معماری کلمه

نگاهی به... به... به... اسپاسمانتالیسم

سیدحمید شریف‌نیا

بسامد زبان در حول محورهای دورانیِ (؟) تصویر، وقتی به‌جای سطر فضای معلق نگاه شکل می‌گیرد بازنمایی از به‌چالش کشیدن عقل می‌تواند باشد. یعنی حرکتی مدرنیستی. (نه؟)

عشق /کلمه‌ای برآب / همه چیز در این جهان / پا در رکاب / لیلا به‌شاخ آهو بسته (بهرام اردبیلی)

در تکاپوهای حرکتهای پس از نیما و رشد زبانی شعر در جایگاه تعامدهای تصاویر پُر جنبش «سپید» که از هارمونی درونی موسیقیایی برمی‌آمد شکل دیگر به‌سمت شعر روی آورد. شاید بهتر باشد بگوییم سمت دیگری به‌شعر داده شد. هرچند تا امروز بهای چندانی به‌آن داده نشده و متن آن مثل کودکی به‌غفلت سپرده شد. فکر چندی که مسیر همگان را نرفته و در روياندن آن به‌چیزی فراتر از شعر فکر کردند و زیستن شاعرانه را تنها به‌شعر سرودن! ختم نکردند؛ و در پس آن تلاشهای ژانر شکنانه‌ای جهت به‌سخره گرفتن بناهای پیش از خود به‌وجود آمد. از نیمای بزرگ گرفته تا تندرکیای متعادل‌تر و هوشنگ ایرانی که با

چنان جرأتی بر «کلنگ نیما» تاخت که در مقاله‌ای نصرت رحمانی، هوشنگ ایرانی را و جیغ بنفش را به‌عنوان پلاکارد شعر نو نامید. در پی آمد این جنبش‌های بن‌افکنانه (به‌مفهوم دکانسترکشن و نه آنارشیستی که در [جنبش‌های] آنارشیستی ساختنی دیده نمی‌شود) در اواخر دهه‌ی ۴۰ و اوایل دهه‌ی ۵۰ نوعی نیاز زبانی در ایجاد فضای شعر حس شد. احمدرضا احمدی در دههٔ ۴۰ با موج نو و گروهی دیگر که به‌اسم دکتر یدالله رویایی ختم شد با شعر حجم در پی شکستن و نوآوری‌های تازه‌ای برآمدند (البته در این میان یدالله رویایی در یک زرنگی که داشت این بود که به‌هر نحوی خودش را باما که نفس جوان داشتم، ناآرامی داشتیم حرکت نو داشتیم می‌خواست قاطی کند[۱]). این گروه از شاعران در راه‌یافت‌های خود نه تنها به‌دیگرگونی در زبان و فرم بلکه به‌دیگرگونگی «وجود» خود نیز رسیدند. (آیا می‌توان بهرام اردبیلی، بیژن الهی، هوشنگ آزادی ور، محمود شجاعی و دیگرانی دیگر را تنها شاعر بنامیم و زندگی آنها را شاعرانه بخوانیم؟ نمی‌دانم به‌قول عزیزم حضرت شمس تبریز «اگر تو از منی یا من از توام درآ در این دریا و اگر نه برو به‌مرغانِ خانگی! و این تو را آویختن است[۲]». شعر حجم از آنجایی آغاز شد که گروهی از شاعران در پی یافتن تصاویر در زبانی و زمانمند نبودند و حس غایت تصویر در فاصله‌ها شکل می‌گرفت. تصاویری که برای ارائه خود چاره‌ای جز پشت پا زدن به‌عنصر معنامندی کلاسیک نداشتند. برای رسیدن به‌این وجه در شعر نیاز به‌رسیدن به‌لایه‌های درونی‌تر اشیا احساس می‌شد. نگاهی که از بطن هر تصویر ساختگی ایجاد می‌شد و تغییر موضع از پیش ساخته را پیش می‌آورد.

«وقتی
که خنجر چابک قربانی می‌خواهد
از آستان صدف پرتاب می‌شوم

---

۱. «هنگام، شماره ۱۰۰، ۱۵/۲/۱۳۸۴، از حرف‌های بهرام اردبیلی با داریوش اسدی کیارس.
۲. مقالات شمس تبریزی، ص ۴.

و می‌افتم» (یدالله رویایی).

حجم به‌دنبال کسی نبود و نیست و نه راهبر و نه رهرو. فقط براین باور بود که هیچ چیز نباید به‌او بگوید از شکافتن دست بردار! (برخلاف ظاهر و تصویر شعر حجم، اصلاً حجم نیست، فضا اشغال نمی‌کند و خراب شدنی هم نیست. تنها حجم می‌دهد، از اشغال بی‌معنی جلوگیری می‌کند و به‌وزنی می‌رسد. نگاه کلی‌نگری کنار گذاشته می‌شود و جزیی‌نگریِ اهمیت‌دار به‌عنوان اصل پذیرفته می‌شود (به‌خصوص در آثار اسلامپور) از هرگونه اجزای کلامی، آوایی و نوشتاری سود می‌جستند و از نزدیک شدن به‌مفاهیم صریح و ذهنی دوری می‌جستند و هیچ ترسی از به‌چالش کشیدن مفاهیم نداشتند:

«اگر به‌حلقه بیندیشی

منتهای اندیشه‌ات زنجیر خواهد بود» (اسلامپور).

اما چیز متفاوتی که «شعر دیگر» را (من کتاب «شعر دیگر ۲» را به‌عنوان اصلی‌ترین کتاب خلاصه و کامل شعر حجم می‌دانم. البته شخصاً با واژه شعر حجم کنار نمی‌آیم و ترجیح می‌دهم به‌جای آن بگویم «شعر دیگر») شعر دیگر می‌کند حس هم خوابگی واژه‌ها با هم دیگر است که در بستری از آوا و معلق در فضای خارجی قرار می‌گیرد. فضای خارجی را به‌مفهوم اتمسفر غریب در زمان خودش می‌نامم و زمانی که به‌اسپاسمانتالیسم می‌رسیم در حقیقت جسد مرده روی آب می‌آید و هستی موجود پر می‌کشد.

از کالبد چیزی به‌نام فرم رها می‌شود و در هستی (-onto) واژگانی سیر می‌کند.

«مرغی اگر

از شاپرک ساده مظلوم پرسید

دستی اگر از ملخ

دریا را دریا دریا

آبی را سرختر قرمزتر

و حجله را شفاف‌تر و معطر
بوی هزار هزار جمیله
بوی هزار قنات
بوی نسترن از جلگه‌های شوش
بوی خون در پرده
بوی عروس لیلی می‌آید» (اسلامپور)

ویا:

«ترتیبی عاشق شدنی
که روزان کال تو می‌گیرد
از دود لطیف بازی حقیقی
چیزهای ناگرفته -
به‌اعتنا...
وقتی نازکانه خوابی و آرام -
و در متن
سپید می‌زند -
رابطه نزدیک
با نفسهای تو می‌دارد
گلوبند
که فراموش کرده‌ای بازکنی» (بیژن الهی).

هرچیز در یک فاصله اتفاق (شکل) می‌افتد. در یک تناسب هندسی گاهی نامتناسب به‌خود فضا می‌دهد و حس هویت می‌بخشد. تصویر بعد می‌پذیرد و تناسب‌های تازه در دایره واژگانی به‌خود می‌دهند و جهان و معرفت را با نگاهی تازه و تغییر حس اپیستمی رویت می‌کند.

«باز بی‌آفتاب
باز بی‌تاب

روی بی‌سایه سیاه
و باز داده به‌حباب

آمده این دیگر
چشم بدار
بی‌شک و راست
بپای
این تنها مانده را» (اسلامپور)

و یا:

«با دگمه‌های ادامه
با دگمه‌های عریانی
معماری تن تو تاریخ انحناست» (هوشنگ صهبا)

دوست شاعرم، علی مومنی، در گرگان یک روز پیرامون حجم گفت: «وقتی که سیب افتاد نیوتن جاذبه را کشف کرد و شاعر فاصله را [فضا و حجم بین سیب و زمین را]. در زمانی که کلام از گفتن باز می‌ماند و برای بیان مقاصد نهایی خود به‌هر کوششی دست می‌زند، شاعر شعر حجم از خود می‌پرد بیرون و به‌حجم‌های بسیار وسیع‌تری دست می‌یابد. با سرعت بسیار بالایی تصاویر را می‌پیماید و بین آنها خط فاصله می‌گذارد.

«در دایره‌های بی‌حصار اینک
آوای دهان‌ها و هواهایی دلتنگ رشدم می‌دارد
تا بالم آزادی بال را همانجایی بگذارد
که زندانی کوچه‌های خون از ته چاه
با تکه‌ای از همیشه آبی
به‌رشد خود وعده آبی می‌داد» (یدالله رویایی)

شعر حجم از یک بسترسازی زبانی جهت ساخت اشیا ذهنی تازه در نوعی

آشنازدایی، بدون توجه به‌جریان سیال ذهن شکل گرفت. جریانی که در آن حرکت‌های دورانی در یک کلیت شعر مطرح می‌شد و نه در یک سطر شعر.

از نمونه‌های بسیار بارز این شعر می‌توان به«شقیقه سرخ لیلی» پرویز اسلامپور و «به‌هم پیوستم تارهایی ـ برای آنکه آواز بخوانی» بهرام اردبیلی اشاره داشت. بیانیه شعر حجم محصول کافه‌نشینی‌ها و مجالس خصوصی گروهی هنرمند بود که درمانیفست خود اشاره اجمالی به‌آن کردند که شعر حجم محدود به‌زمان، مکان و هنر خاصی نیست. در بین این گروه ما به‌نمایشنامه‌نویس، نویسنده، نقاش و قصه‌نویس برمی‌خوریم. نگاه دیگر شورش علیه محورهای درونی انسان و فضای بازانسان شناختی بود. انسان از درون نگریسته می‌شد و خواسته‌های تنی‌اش در ارتباط با محورهای غنایی شعر شکل می‌گرفت.

«عشق
در قبیله من
خنکای برف است و
شعور ضمنی آب.
هفت دروازه آسمان
از آن هفت پیکر ناظم
من اگر کفنی داشتم
نگاه به‌لیلی می‌کردم و می‌مردم.» (بهرام اردبیلی)

{«مرا گویند نااهلان که دستی زن به‌دامانش
اگر من داشتم دستی گریبان پاره می‌کردم» (حافظ)}

که نوعی از دست رفتگی جوانب انسانی در نگاهی حجم‌گونه را مطرح می‌کرد. فضایی که در عین لطافت از برخورداری شکست‌های اندیشه خبر می‌داد و انسان را در بازنمایی مطلوب در چهار راه‌های تفکر نگاه می‌داشت. هم‌چنین حس گم گشتگی‌های اجتماعی در باطن این خط فاصله‌ها رخ می‌داد.

«از ابرها
آن تکه که تویی
نخواهد بارید» (هوشنگ چالنگی)

و یا:

«در لحظه خاکستر
ابری قفس جهانی‌ام را می‌گرید
وقتی که رفتار بلند آب
شکل قفس است
وقتی که مرگ
شکل آزادی است
در لحظه خاکستر» (یدالله رویایی)

و یا:

«من جز درد دندان
همه چیز را تحمل کرده‌ام» (بهرام اردبیلی)

و یا:

«گوهران یمانی
لبریزند
اما بالین نور کجاست؟
پله‌های بَدَخش
لیزتر است و
ببر مسلم
می‌غرد» (بیژن الهی)

از درون نگاه کردن و بهم ریختن تصاویر ذهنی در ابعادی تازه پیرامون مرگ و تا حدی رسیدن، که تنهایی محصول یک بعد جهان می‌شود و فضا اشغال می‌کند (نه به‌مفهوم جسم و فیزیک بلکه به‌مفهوم هستی‌شناسی). دیگر فراری از

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مردن و حس تنهایی به‌معنای عدم حضور نیست.

«بی‌هیچ گناه
جهان در کسی تنهاست
و پرندگان سپیده
هم‌نشینان یکدیگرند» (محمود مومنی)

و یا:

«لغت بغل را هایند،
کولیها» (محمود مؤمنی)

و حس ناامیدی و از دست دادگی جزیی از نیستی قلمداد نمی‌شود بلکه جزء هستی‌شناسانه به‌خود می‌گیرد، لمس می‌شود و حضورش قاطع و دیداری است.

در حقیقت در یک پرانتز باز ترسیم دوباره می‌شود و امکان رویارویی‌شناختی به‌مخاطب می‌دهد، اجازه‌جا بازکردن در یک Space (فضا) می‌دهد و هیچ‌گونه رهایی را نمی‌پذیرد بلکه در موقعیت تازه انداختن همراه با دگراندیشی، حافظه تاریخی را به‌دست می‌گیرند:

«اگر آبی درختی بود
دریا سبز می‌گردید» (علی مؤمنی)

و یا:

«هرکتف من دریست
که سالهاست صیقل خورشید خورده است» (علی مؤمنی)

و یا:

«نمک از چهار جهت
نمک از همه ابعاد
و اینگونه است که موسیقی نمک
کویر را دیوانه می‌کند» (اسلامپور)

شعر حجم اجازه دوباره زنده شدن تاریخ ذهنی را به‌مخاطب می‌دهد و نقش عرفانی، دیگر جای آرکائیک‌وار ندارد و حس سورئال از ذهن شعر دورتر می‌ماند (برخلاف موج نو و احمدرضا احمدی به‌خصوص دهه ۴۰) و جریان سیال ذهنی و شرطی شدگی نگاه به‌بازی داده می‌شود.

«وقتی که استخوانها
ترکیب آخرین رمز تنفر بودند
تو از سلوک مرگ گذشتی
و ساقهای هلهله در میدان
از ترکیب افتاد» (یدالله رویایی)

و یا:

«در شب خسته
از بی‌گناهی
نگاه کن
زه کمانه ماه
چه تماشایی است» (محمود شجاعی)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی